گفت‌وگوی «جوان» با همرزم شهیدان مجید پازوکی و علی محمودوند از شهدای تفحص

تشنگان شهادت ۷ ماه بیشتر دوری هم را تاب نیاوردند

■ علیرضا محمدی

شهید مجید پازوکی از نیروهای قدیمی تخریب بود که بعد از پایان دفاع مقدس در یگان تفحص لشکر ۲۷ حضور پیدا کرد و هفدهم مهر ۱۳۸۰ بر اثر انفجار مین به شهادت رسید. هفت ماه قبل از او، همرزمش حاج‌علی محمودوند نیز روز ۲۲ بهمن ۱۳۷۹ حین عملیات تفحص به شهادت رسیده بود. این دو، دوستی دیرینه‌ای داشتند که به سال‌های دفاع مقدس برمی‌گشت. به قول همرزم‌شان سیداحمد میرطاهری سال‌ها کنار هم بودند و عاقبت نیز نتوانستند خیلی دوری یکدیگر را تحمل کنند و به فاصله چند ماه از هم به شهادت رسیدند. در آستانه سالگرد شهادت مجید پازوکی، گفت‌وگوی ما با همرزمش سیداحمد میرطاهری مسئول اسبق یگان تفحص لشکر ۲۷ محمد رسول‌الله(ص) را پیش رو دارید. حاج‌احمد در این گفت‌وگو از خاطرات تفحص و دوستی شهیدان پازوکی و محمودوند می‌گوید.

چطور با شهید پازوکی آشنا شدید؟

می‌خواهم قبل از هر صحبتی به سابقه حاج‌مجید اشاره کنم. ایشان متولد سال ۴۶ بود و از ۱۶ سالگی جبهه‌ای شد. به عنوان تخریبچی کارش را از عملیات والفجر مقدماتی شروع کرد و در همین عملیات به لشکر ۳۱ عاشورا مأمور شد. پازوکی تا آخر جنگ در جبهه ماند و چند بار مجروح شد. چون تخریبچی بود، مرتب در معرض خطر قرار داشت. یک بار عصب دست راستش قطع شد. زمانی که با او آشنا شدم، دستش تقریباً بی‌حس بود. عصب سیاتیک پایش هم به صورت جدی آسیب دیده بود. بار دیگر در عملیات والفجر ۸ هشت گلوله به شکمش خورد. مدت طولانی در ICU بستری بود. بعد از بهبودی به جبهه برگشت و تا آخر جنگ در جبهه ماند. حاج‌مجید بعد از پایان دفاع مقدس دست از تلاش برنداشت و به کردستان رفت تا جهادش را ادامه دهد. آنجا در درگیری با ضدانقلاب دو نفر از دوستانش شهید شدند و یک ترکش هم به گردن پازوکی خورد. از اوایل دهه ۷۰ که ایشان به عنوان تخریبچی وارد یگان تفحص شد، آشنایی‌مان بیشتر شد. مجموعه‌ای از مجروحیت‌ها را داشت و حسابی درب و داغان بود.

در عکس‌هایی که از ایشان دیدیم ظاهری سالم دارد.

خب آدم بشاش و شوخ‌طبعی بود و دردهایش را در ظاهر نشان نمی‌داد. خیلی‌ها مثل شما از روی عکس‌ها فکر می‌کنند پازوکی آدم سرحالی بود. البته روحیه خوبی داشت ولی وضعیت جسمی‌اش اصلاً خوب نبود. ختم کلام ۶۰ درصد جانبازی داشت.

اگر اشتباه نکنم تفحص شهدا از اوایل دهه ۷۰ شروع شد. از شروع کارتان بگویید.

من خودم دوران جنگ از نیروهای تعاون بودم. بعد از جنگ، نوع کار ما عوض نشد فقط اسمش عوض شد. دوران جنگ می‌گفتند تخلیه شهدا و بعد از جنگ می‌گفتند تفحص شهدا. اولین اقدام برای تفحص از ماه‌های اول بعد از اتمام جنگ شروع شد. یادم است آذرماه سال ۶۷، دو تبادل پیکر شهدا با اجساد عراقی‌ها را در چاه بیات (منطقه زبیدات) انجام دادیم. در این تبادل که زیر نظر نیروهای سازمان ملل بود، ۳۰۰ شهید ما با ۲۸۰ نفر از اجساد نیروهای عراقی مبادله شدند. بعدها چون یونیفل (نیروهای سازمان ملل) در مرز مستقر بودند، هر حرکتی می‌کردیم به حساب نقض آتش‌بس می‌گذاشتند، خیلی آزادی عمل نداشتیم. مثلاً می‌گفتند تا پنج کیلومتر باید حریم را حفظ کنید و حرف‌هایی از این دست. بعد که عراق به کویت حمله کرد و مبادله اسرا صورت گرفت، دو مورد پیش آمد که بحث تفحص را جدی‌تر کرد. اول اینکه با آمدن اسرا آن دسته از خانواده‌هایی که عزیزان‌شان برنگشته بودند، بی‌تابی‌شان بیشتر شد. بعد هم که با شروع جنگ اول خلیج فارس، نیروهای یونیفل رفتند و آزادی عمل بیشتری پیدا کردیم. از همین جا فراخوان داده شد و از نیروهای کاربلد و مطلع مثل فرمانده گردان‌ها، بچه‌های اطلاعات عملیات، تخریبچی‌ها و... هر کسی که می‌توانست کمکی به پیدا شدن پیکر شهدا بکند خواستیم به یگان تفحص کمک کند. از اواسط سال ۶۹ یا اوایل سال ۷۰ کار شروع شد و مجید پازوکی و علی محمودوند جزو اولین تخریبچی‌هایی داوطلبانه به یگان تفحص آمدند.

مگر آنها پاسدار نبودند؟ منظورم این است که به یگان تفحص مأمور شدند یا داوطلب بودند؟

ببینید هر دوی اینها از قدیم در تخریب بودند و همان طور که در خصوص شهید پازوکی عرض کردم، مجموعه‌ای از مجروحیت‌ها را داشتند. محمودوند بدتر از پازوکی بود. ۷۰ درصد جانبازی داشت. یک پایش قطع بود. کلیه‌هایش داشت از کار می‌افتاد و... خلاصه انواع مجروحیت‌ها را داشت. این دو نفر خیلی راحت می‌توانستند طبق قانون، حالت اشتغال بگیرند. در خانه بنشینند تا اینکه وقت بازنشستگی‌شان برسد اما آدم‌هایی نبودند که دنبال راحتی باشند. خالص و مخلص شوق خدمت داشتند و داوطلبانه به یگان تفحص آمدند.

آن زمان هم که امکاناتی در منطقه نبود و لابد کار سختی در پیش داشتید.

ادامه جنگ بود. هیچ فرقی با دوران دفاع مقدس نداشت. منطقه آلوده به مین بود. خطر نفوذ ضدانقلاب وجود داشت. نه آبادانی، نه حتی برق و نه آب درست‌درمان و اصلاً چیزی نبود که بگوییم امکانات رفاهی داشتیم. الان در منطقه آبادانی شده و یادمانی ساخته شده و میادین مین خنثی شده‌اند. آن موقع درست عین دوران جنگ بود. حتی بعضی از مناطق پیکر شهدا با چشم دیده می‌شد. نیازی به کندن و تفحص آن‌چنانی نداشت. وقتی شهید محمودوند و شهید مجید پازوکی به منطقه آمدند، سیدمجید هاشمی‌فر که الان مسئول پاکسازی استان کرمانشاه است هم به آنها ملحق شد. سیدمجید رفاقت زیادی با این دو شهید داشت. البته دیگر بچه‌های تخریبچی هم می‌آمدند و می‌رفتند ولی این سه نفر ستون کار بودند و بیشترین زمان را می‌گذاشتند و زحمت زیادی کشیدند. حتی درخواست دادند خانواده‌شان به منطقه بیایند که آمدند و در اندیمشک مستقر شدند.

> از زمان جنگ تا شهادت، همیشه با هم بودند. دوران جنگ وقتی محمودوند مسئول دسته شد، پازوکی جانشینش شد. وقتی مسئول گروهان شد، شهید پازوکی جانشینش می‌شد و... همین طور همه جا با هم بودند و در یگان تفحص هم با هم وارد شدند. بین‌شان رفاقت عجیبی بود

یعنی مثل زمان جنگ دوباره خانواده‌شان آمدند و در مناطق مرزی مستقر شدند؟

بله، حالا شما تصور کنید خانواده‌های‌شان چقدر پای کار بودند که دوباره سختی جلای وطن را به جان خریدند و از پدر و مادر و کس و کارشان جدا شدند و به خوزستان آمدند. اوایل شهید پازوکی و محمودوند ۱۲۰ کیلومتر می‌کوبیدند و به اندیمشک می‌رفتند و روز بعد دوباره همین مسیر را برمی‌گشتند. بعد گفتیم برای اینکه این همه وقت برای رفت و برگشت هدر نرود، در خود منطقه مستقر شویم. مجبور شدیم چادر بزنیم و همان جا بمانیم. بچه‌ها هر پنج‌شنبه و جمعه به خانواده‌های‌شان در اندیمشک سر می‌زدند و شنبه صبح دوباره به منطقه برمی‌گشتند. در چادر اصلاً امکاناتی وجود نداشت. در گرمای تابستان و سرمای زمستان، محمودوند و پازوکی با آن تن مجروحی که داشتند تحمل می‌کردند و کارشان را انجام می‌دادند.

گویا شهیدان پازوکی و محمودوند از دوران جنگ با هم آشنا بودند؟

از زمان جنگ تا شهادت، همیشه با هم بودند. دوران جنگ وقتی محمودوند مسئول دسته شد، پازوکی جانشینش شد. وقتی مسئول گروهان شد، شهید پازوکی جانشینش می‌شد و... همین طور همه جا با هم بودند و در یگان تفحص هم با هم وارد شدند. بین‌شان رفاقت عجیبی بود. همان روحیه دفاع مقدس را حفظ کرده بودند. با بچه‌ها اخت می‌گرفتند و همه نیروها حتی سربازها هم آنها را دوست داشتند. تنها چیزی که هر دو را متمایز می‌کرد، رژیم غذایی‌شان بود. علی‌آقا به خاطر مجروحیت‌هایی که داشت نباید کلاً لبنیات می‌خورد. برعکس مجید باید ماست و این چیزها می‌خورد. من به سربازهایی که رفته رفته آشپزی را منطقه یاد گرفته بودند سپرده بودم که رژیم این دو نفر را رعایت کنند. وقتی می‌گویم رژیم فکر نکنید غذای آن‌چنانی داشتیم. چون یخچال نداشتیم اغلب غذای آماده مثل نان و پنیر و اگر می‌شد هندوانه و این چیزها می‌خوردیم ولی این دو نفر به خاطر مجروحیت‌شان ناچار بودند در غذای‌شان یک چیزهایی را رعایت کنند.

دهه ۷۰ موجی در جامعه افتاده بود به اسم سازندگی و بعدها اصلاحات و مسائلی از این دست که رگه‌هایی از دنیازدگی را هم ترویج می‌کردند، درست در چنین شرایطی شهید پازوکی و شهید محمودوند با آن همه سابقه جبهه و ایثارگری یکی از گمنام‌ترین عرصه‌ها را انتخاب می‌کنند. به نظر شما چه انگیزه‌هایی باعث این امر شده بود؟

اصلاً حاج‌مجید و حاج‌علی به تفحص آمده بودند که از این مسائل دور باشند. اصلاً توجهی به مال دنیا نداشتند. همان قدر که زندگی‌شان می‌گذشت برای‌شان کافی نبود. شاید الان گفتن از این چیزها کمی عجیب به نظر بیاید ولی غلوی در کار نیست. شهید پازوکی درجه سرهنگی داشت ولی به اندازه یک گروهبان حقوق می‌گرفت. یا شهید محمودوند از خودش خانه نداشت. مدتی در خانه‌ای مصادره‌ای می‌نشست که آن را هم از او گرفتند و رفت خانواده‌اش را در خانه سازمانی جا داد. شهید پازوکی هم مستأجر خانه کوچک پدرش بود. یک زمانی من توانستم از طرف هلال احمر کانال بزنم تا به این دو نفر خانه بدهند. می‌گفتند اگر واقعاً خانه ندارند ما می‌توانیم ترتیب این موضوع را بدهیم. فقط بیایند و بنویسند که چیزی ندارند. من به حاج‌مجید و حاج‌علی اصرار کردم. گفتم شما واقعاً مستحق گرفتن این خانه‌ها هستید. دروغ هم نمی‌نویسید واقعاً خانه ندارید، بیایید و فرم‌ها را پر کنید. قبول نکردند. تا این حد قناعت داشتند و نمی‌خواستند خودشان را درگیر این چیزها بکنند.

خدمت کردن یک بحثی دارد و مدت خدمت هم یک بحث دیگر. این‌طور سؤالم را طرح کنم که آدم یک جایی می‌گوید اگر قرار بود خدمت کنم چند سال توی جبهه بودم و بعد هم در کردستان و تفحص، خب یک جایی آدم باید به خودش و زندگی‌اش برسد تا کی باید در مناطق جنگی سر کند.

اتفاقاً من همین سؤال شما را از هر دو نفر پرسیده بودم. به علی‌آقا گفتم شما ۷۰، ۸۰ ماه سابقه جبهه داری. جسمت هم که درب و داغان است. خب الان اینجا چه کار می‌کنی. گفت وقتی اینجا هستم احساس می‌کنم دارم زندگی می‌کنم. مجید پازوکی هم چنین تفکری داشت. اینها که می‌گویم شعار نیست. آقامجید واقعاً دغدغه ولایت داشت. دو پسر به نام‌های علی و مجتبی داشت که آن موقع سن کمی داشتند. خیلی نگران آینده آنها بود و می‌گفت دوست دارم ولایتمدار باشند. خودش هم آدم پای کاری بود. در فتنه سال ۷۸ همان مقطع به تهران آمدیم و محمودوند و پازوکی تمام‌قد پای کار ایستادند. بعد دوباره به مناطق عملیاتی برگشتند و کارشان را ادامه دادند.

شنیده‌ایم که شهید محمودوند یک فرزند معلول داشت.

بله، پسرش عباس نابینا بود و تشنج می‌کرد. موقع شهادت پدرش حدود ۱۳ سال داشت. یک دختر هم به اسم فاطمه داشت که الان برای خودش خانمی شده است. حاج‌علی خیلی عباس را دوست داشت. یادم است می‌گفت وقتی تلویزیون قرآن پخش می‌کند یا آهنگ برنامه کودک پخش می‌شود، این بچه آرام می‌گیرد. یک رابطه عمیق عاطفی بین این پدر و پسر وجود داشت. شهید محمودوند همیشه می‌گفت از خدا خواسته‌ام داغ این بچه را نبینم. خدا هم به حرفش گوش داد و اول او شهید شد و به گمانم یکی، دو سال بعد هم عباس به رحمت خدا رفت.

موقع شهادت حاج‌علی محمودوند شما در منطقه بودید؟

نه من از سال ۷۸ مسئولیت تفحص یگان لشکر ۲۷ را به شهید محمودوند واگذار کردم و به واحد ایثارگران رفتم. یعنی از من خواستند کمک حال بچه‌های این واحد باشم. یک سال بعد هم که محمودوند روز ۲۲ بهمن ۷۹ در منطقه فکه نزدیک تپه معروف به ۱۲۰ شهید بر اثر انفجار مین والمری به شهادت رسید. شهید محمودوند اعتقاد داشت وقتی او در منطقه است نباید بر اثر انفجار مین خون از دماغ کسی بریزد. به همین خاطر خودش تنهایی به معبر می‌رفت و کارش را انجام می‌داد. در فیلمی که وجود دارد، بعد از انفجار مین و شهادتش، سربازها انگار که پدرشان را از دست داده باشند به سرشان می‌زنند؛ آن‌قدر که حاج‌علی را دوست داشتند.

واکنش شهید پازوکی به شهادت محمودوند چطور بود؟

این دو نفر واقعاً همدیگر را دوست داشتند. آقای بختیاری از بچه‌های روایت فتح در خصوص شهید محمودوند مستندی ساخته‌اند که در آن با شهید پازوکی گفت‌وگو می‌کنند. قیافه حاج‌مجید در این مستند واقعاً درهم ریخته است. بعد از حاج‌علی، حاج‌مجید انگار یک چیزی را گم کرده بود. کمی عصبی شده بود و دربه‌در به دنبال گمشده‌اش می‌گشت. خیلی هم طول نکشید و هفت ماه بعد از شهادت محمودوند، مجید پازوکی در یک عملیات برون‌مرزی تفحص، پشت پاسگاه وهب به شهادت رسید.

> پسرش عباس نابینا بود و تشنج می‌کرد. موقع شهادت پدرش حدود ۱۳ سال داشت. یک دختر هم به اسم فاطمه داشت که الان برای خودش خانمی شده است. حاج‌علی خیلی عباس را دوست داشت. یادم است می‌گفت وقتی تلویزیون قرآن پخش می‌کند یا آهنگ برنامه کودک پخش می‌شود، این بچه آرام می‌گیرد. یک رابطه عمیق عاطفی بین این پدر و پسر وجود داشت

اگر بخواهید مجید پازوکی و علی محمودوند را در یک جمله تعریف کنید، آن جمله چیست؟

فقط می‌گویم هر دو نفرشان تشنه شهادت بودند و عاقبت به همان چیزی که لیاقتش را داشتند رسیدند.

چه خاطره مشترکی از این دو شهید در ذهن‌تان ماندگار شده است؟

یک بار در چادر نشسته بودیم. شهید پازوکی سمت راست و شهید محمودوند سمت چپ من بود. پازوکی با همان دستش که حس نداشت به من اشاره می‌کرد که این شهید می‌شود. محمودوند هم همین اشاره را به من داشت. داشتیم با هم شوخی می‌کردیم. من هم به هر دو که دوطرفم بودند اشاره کردم و گفتم نه این دو نفر شهید می‌شوند. همان لحظه سیدمهدی محمودی هم عکس‌مان را گرفت. اتفاقاً پیش‌بینی من درست از آب درآمد و الان هر دوی آنها جزو قافله شهدا هستند.

شهید محمود وند سمت راست و شهید پازوکی

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۵۶۵

جدول

از راست به چپ

■ ۱- از آثار شهید دستغیب- ابزار معاینه حلق بیماران ■ ۲- پدر ادریس نبی- سرگذشت کوتاه یک رویداد ■ ۳- خون بسته- واحد اندازه‌گیری ظرفیت الکتریکی- دهانه قنات ■ ۴- قلمه درخت- جمع منت- شیر اول زائو- از حبوبات ■ ۵- هواپیمای سریع- ضربه فنی در کشتی- تقویت رادیویی- منقار کوتاه ■ ۶- حمام تاریخی کاشان- طرز و روش- حیوانی که در آتش نمی‌سوزد ■ ۷- پوستین وارونه- اخاذی؛ تلکه- شعله آتش ■ ۸- زادگاه نیما- جایز و شایسته- واحد پول عهد ساسانیان- گنج ■ ۹- طی طریق کردن- کذایی- حرف دهن کجی ■ ۱۰- فیلم غرب وحشی- نویسنده دمیان- رهبر کره شمالی ■ ۱۱- لخت- گلخن حمام- لازمه خمیر و آماده شدن برای پخت- جام معروف ■ ۱۲- ناوک بی سر- متضاد همه- بندر مادر بزرگ عربستان- از شما دور باد ■ ۱۳- عارضه نزدیک‌بینی از مرکبات پر هسته- بیماری قرن ■ ۱۴- آدم چوبی کارتونی- دشت و صحرا ■ ۱۵- پرنشیب و فراز- اثر سروانتس، نویسنده اسپانیایی و هم نام شخصیت اصلی آن رمان

از بالا به پایین

■ ۱- درد شکمی- اثر فخرالدین اسعد گرگانی ■ ۲- آجر نپخته- نویسنده سرشناس روس جنگ و صلح ■ ۳- بی همتا- ضربه فوتبالی- جای نشستن مسافر در قطار ■ ۴- خالص- تند و برنده- قطعه زمین کشاورزی- مخفف پیام ■ ۵- دشمن سخت- مانور- عزیزتر از فرزند- جدید ■ ۶- پرنده‌ای کوچک‌تر از گنجشک- جایز و شایسته- سرزمین خونبار کربلا ■ ۷- نوعی گاز- یکتا- بنده ■ ۸- صدمتر مربع- زمان زودگذر- مایع اتصال- شهر حضرت عبدالعظیم ■ ۹- اقیانوس کبیر- راه پرپیچ و خم در کوه- لشکریان ■ ۱۰- آگاه و هوشیار- چین و شکن- رگ گردن ■ ۱۱- چرک بدن- آهک- زینت مساجد- راندن مزاحم ■ ۱۲- تیم فوتبالی در ایتالیا- هواپیمایی ملی- گربه‌ساز تیزپا- درس نخوانده ■ ۱۳- بیرم- آلوی کوهی- علم و دانش ■ ۱۴- محل ارتزاق- لباس کتاب ■ ۱۵- دارای روزی یا درآمد کم- نفت سیاه

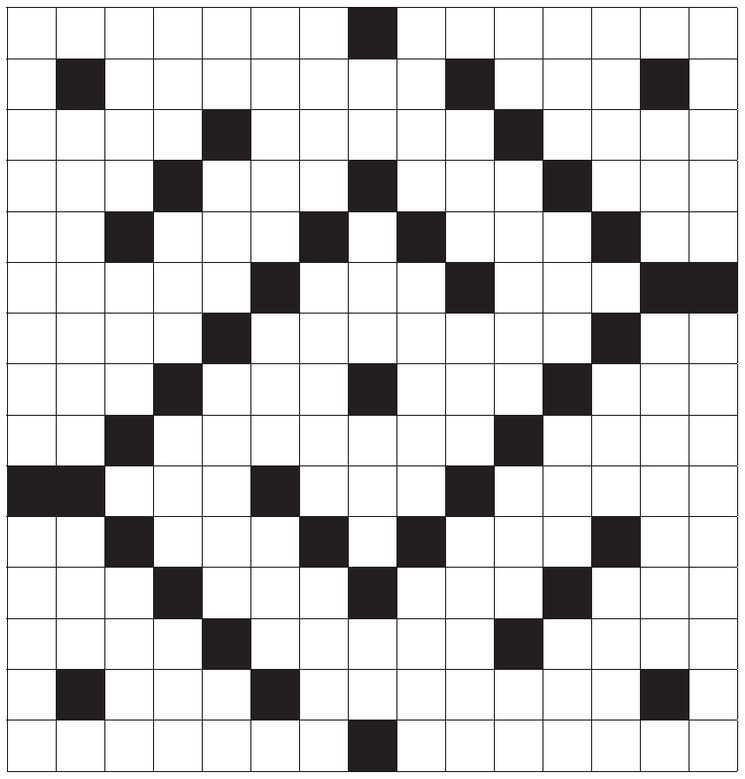

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

۵					۳		۱	
۹	۴				۶			۵
						۴	۲	
	۵	۸						۴
				۳	۱			۶
	۶			۹				۱
		۴				۹		
۷		۱	۵	۲				

جدول کلمات متقاطع

پاسخ جدول شماره ۵۵۶۴

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	ب	ا	ب	ا	گ	و	ر	ی	و	■	ل	ی	ب	ر	و
۲	ر	چ	س	■	م	ا	ن	ی	■	ق	ی	ا	م	■	ک
۳	ا	ر	■	ک	ب	ر	ی	■	ب	ا	د	ی	■	ط	ی
۴	■	ت	م	ا	ر	■	ن	ا	ک	ا	ر	■	ق	ف	ل
۵	ی	ل	ن	ج	و	چ	■	چ	ی	ن	■	ف	ا	ل	■
۶	س	ا	ق	■	ن	ه	ب	■	م	■	م	ا	چ	■	ب
۷	ل	ا	ل	ا	■	ت	ا	ر	■	ب	ر	چ	■	د	ی
۸	ا	ق	ب	ا	ل	■	چ	ا	ر	■	ا	چ	ع	ا	ب
۹	و	ل	■	و	و	ر	■	د	د	ر	■	ه	ا	و	ن
۱۰	ا	■	ک	ب	ر	■	ق	■	ا	ی	س	■	ن	ر	د
۱۱	■	م	ش	ک	■	س	ط	ر	■	ب	ی	س	ا	ی	و
۱۲	ت	ن	ک	■	ن	و	ا	د	ا	■	م	ی	ن	■	ب
۱۳	ا	و	■	د	ی	ش	پ	■	م	ا	و	ا	■	ب	ا
۱۴	ر	■	ن	ا	چ	ی	■	ب	ا	ی	ن	■	د	ن	ر
۱۵	ت	ر	ی	ل	ر	■	گ	و	چ	ه	ف	ر	ن	گ	ی

جدول

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
							■								۱
	■								■				■		۲
				■						■					۳
			■				■				■				۴
		■				■		■				■			۵
					■				■				■	■	۶
				■									■		۷
			■				■				■				۸
		■				■				■					۹
■	■				■				■						۱۰
		■				■		■				■			۱۱
			■				■				■				۱۲
				■						■					۱۳
	■				■								■		۱۴
						■									۱۵